

نیم پهلوی: برنامه تلویزیونی توطئه کمونیستهای بی وطن بر ضد شاه ست!

Table with subscription rates for various countries: AUSTRIA, BELGIUM, CANADA, DENMARK, FRANCE, GERMANY, HOLLAND, ITALY, NORWAY, SPAIN, SWEDEN, SWITZERLAND, TURKEY, U.K., U.S.A.

در صفحه ۱۲

در پلنوم وسیع آهنگر چه گذشت؟

آهنگر باشی:

من توی دهن شورای نویسندگان می زنم!

یک خواننده آهنگر:

حال مجاهدین، آینده هر تفکر انتقادیست



مرد گفت: ما توجیه اینکه نویسندگان و کارکنان توریستهای آهنگر بیشتر در کشورهای دیگر هستند، و حتی آن عده هم که مقیم لندن اند به دلایلی از قبیل شورش و بیگانه گری در این کشور، مهاجرت کرده اند و در آنجا که بهتر بود این زمان دعوت و زمان تشکیل پلنوم، برای سرافرازان شورای نویسندگان آهنگر، دست کم یک ماه تا طلع می گذاریم؟ آهنگر می گفت: که رنگی از خشم سرخ شده بود، گفت: من توی دهن سردی می زنم که آن بحوری توی کار من دخالت کند. میرد بدون اینکه جا بخورد، گفت: صحت سردی نیست، من از اعتراضات بعدی شورای نویسندگان خرف می زنم. لکن نویسنده می گوی، شورای نویسندگان هیچ غلطی نمی تواند بکند. ولی، قربان، شورای نویسندگان مسئولیتها و اختیارات و قدرت خود را دارد. سخود دارد، من خودم شورای نویسندگان دبتری انتخاب می کنم که هیچ کدام از آنها را ندانسته باشم. فصولی هم می نویسم، می نویسم بر سر دستور کار پلنوم. در حالیکه همه از ترس من سکوت کرده بودند و با مرا حتی به هم نگاه می کردند، آهنگر می سرودند ای را که جلو خود گذاشته بود، با زنگ زد و گفت: سینه در صفحه ۴

در پلنوم وسیع آهنگر چه گذشت؟ در پلنوم شرکت کند. "پلنوم فوق العاده" آهنگر در "تعمیر" ما بر آنچه که گفته شد، با حضور آهنگر می، آهنگر زاده، مرشد، سحر مرشد، سرحه، محبوب الشعرا، م. گمروود را زده تکمیل شد و وقتی که سرحه تذکره داد که کرد الله ویرا خاص غور رسیده اند، آهنگر با بی کفایتی که این دو همکار را هم مرتضی هستند و چون این را از بیسی از دعوت پلنوم می دانسته، از ران دعوت نگردید است و جلسه رسمی است.

روز سینه هفته گذشته، ما که با آن سوی آهنگر با سی به نویسندگان آهنگر اطلاع داده شد که هر چه رود در خودشان را به آهنگر جا به برسانند و در "پلنوم فوق العاده" آهنگر در لندن شرکت کنند، البته برای نت در کوره ما بد گفت که این دعوت تنها بی در آخر لحظات جمعه شب به عمل آمد و ما بر این خرابی که منتیم لندن بودند هیچ یک از دستگیر نویسندگان و کارکنان توریستهای آهنگر در آن شرکت در این پلنوم نبودند، از آنجایی که همه محضه متعهد



- مرشد جان، جان مرشد. - این رژیم جمهوری اسلامی هم کم کم وارد شده ها. - این رژیم در بیستم ۵۷ که وارد شد، وارد شد. - نه منظور ما اینست که واسه حل کردن مشکلاتش میتونه راه حلش پیدا کنه. - مثلاً. - مثلاً می بین که رژیم قدرت حل مشکل بیگاری را نداره. - خوب نداره، واسه اینکه هر روز به کار خونه بسته میشه و به عده به تعداد دیگه را اضافه میشه. - نه مرشد، اینطور نیست، هر روز تو کار خونه ها اعلام می کنن که واسه پیروزی اسلام در جبهه های ناحق علیه ما طل، برادران مسلمان سینه در صفحه ۴

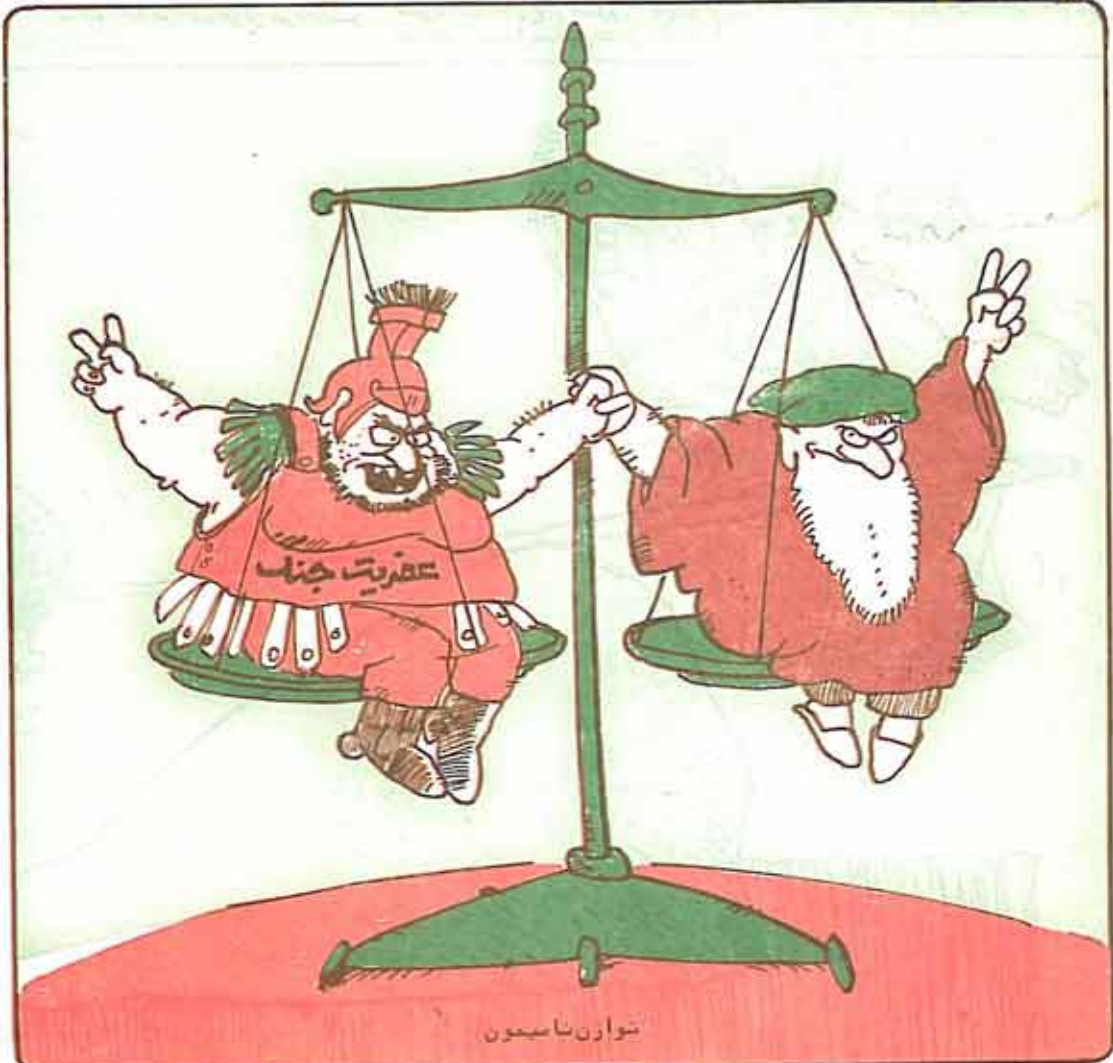
"شوروی خرسنگا از آن جمهوری اسلامی را به مقدار عظیمی آغاز کرد و در مقابل، به تحویل ملاحظاتی میوزنیا را ایران برداخت." گاز رفت در خلق توب، هر چه که بود: مارک، کیلدر، دلار، پین، و لیسره ثروت خلق، دود شد در جنگ بهره: او کوپن شد و جیسره مرض و نخط و نثر و بیگاری کنت بر سر زمین ما جیسره کر به جف هم، میون این هیروویبر اومده دارد گاز، میکیسره "سرحه"

احتیاط

مسافری که دوسه سال در ایران نبود، اخبار بد ایران رفته بود و نخستین چیزی که توجیش را جلب کرد، نبودن زن آستن در خیابانها بود. وی ابتدا خیال کرده بود که مردم به علت گران شدن از بیجه دار شدن خودداری می کنند، ولی بعدا کشف کرد که اگر چه بحران دریا شین آمدن میزان بیجه دار شدن موثر است، اما علت نبودن زن آستن در خیابانها اینست که معتقدند چشم زن آستن به هر کسی بیفتد، بیجه اش شکل او خوا هشد، از سوی دیگر، چون هیچ کس به هیچ خیابانی نیست که آخوند از آن رد نشود، زنهای برای اینکه بیجه هایشان شکل آخوندها نشوند، ترجیح می دهند که آخولیا را از خانه بیرون نگذارند.

اعتصاب...

دفتر ما زمان مسعود در بغداد اعلام کرد که برای پشتیبانی عملی از خواستهای بزرگان اعتصابی در ایران، مسعود و حربیم، علی رغم میل باطنی خود به "فعلات" ویدیو لوزیک، از این تا ریح به مدت یک شب جمعه، دست به اعتصاب ویدیو لوزیک می زنند و از برای هر گونه متجزه در جهت مسدا وای بیما ران مجا خودداری خواهند کرد.



"در بسیاری از جزیره سری به وسیله هواپیماهای عراقی، به کشتی نفتکش ایرانی به نام "آدریا" خسارات شدیدی وارد شد و عده ای از خدمه آن، از جمله دو آمریکایی کشته شدند." آقای نوکر در بسیاری از کشتی آذربایجان گفتند که ما زنگارت تا جزو رنجیده ست زیرا که دولت زافران اش آنجا جزو خدمه بوده، تلف گردیده ست رندی که شنیده ما جارا را، می گفت: کن با مزه ترازین خیر نشنیده ست جز "افرا" تکلمی "خادم" شیخ "آقا" چه کسی خادم "نوکر" دیده ست؟ "مخوب الشعرا"

بقیه از صفحه ۱



با دیده جبهه برن. اونوخت چندتا حزب اللهی میان و کارگرای خوب و خوش فکر و معتز و جدا میکنن و میبرن جبهه و اونجا هم شهیدشون میکنن. به این ترتیب، هم کارخونه که محل تجمع و اعتراضه بسته میشه و هم کارگر بیگنا رو وجود نداره که سر و صدا کنه. میبینی که آخوند اگه کم درایت مملکت داری پیدا کردن. بچه مرشد، اگه این درایت، پس هیتر از همه سیاستمداران با درایت تر بود.

نه مرشد، اون درایت نداشت. چون کارخونه ها رو مرتب به کار انداخته بود.

آخه خمینی چون آخرو عاقبت هیتلر و دیده، داره کارخونه ها رو میبنده.

خب همینکه میگم درایت پیدا کرده.

ولی بچه مرشد، کمی حوصله کن، اجل خمینی ز تو همین کارگر که به جبهه میفرسته سر میرسه.

مرشد، اینو دیدگی چی میگویی؟ کدوم؟

همین درایت آخوند رو که با ایجا دکم بود کاغذ، عملاً جلو چاپ کتاب و مطبوعه تو گرفتند و کسی هم نمیشه به سانسور متهمشون کنه.

ولی بچه مرشد، خمینی کور خونده، واسه سبب آگاهیه، حتما که نیاس کاغذ فراوان باشه. مردم مطالب روشن کننده رو سینه به سینه به هم میروندن.

مرشد، مطالب فمینیستی هم... خفه شو بی تربیت. دیدگی بیتم که از این حرفهای دست راستی بزنی.

مرشد، این دیدگی درایته.

کدوم؟

این که دوسه بار تا حالا کارگران شرکت واحد عصاب کردن و هر بار هم موفق شدن، کارو ریم واسه اینکه جلو وجودت کارگران شرکت واحد بگیره، میخواد سمشو عوض کنه و بذاره "شرکت متفرق".

راس گفتی بچه مرشد، این یکی دیدگی درایته، اسمش هم هست "درایت فقیه عالیه قدر!"

مرشد، با لایحه دکتر مسواک زاده و اردمبارزات سیا شد.

منظورت کیهان شاهنشاهی؟

آره، اما می دونی که تا حالا سعی می کردن تبلیغات واسه نیم پهلوی، خودشو زما جرای های بودا رسیا سی که ممکنه پای بمب و این جور چیزا توش باشه کنه ریکشه اما از این هفته دیدگی دل به دریا زدو وارد سیا شد.

بچه مرشد، واسه حرف بزنی.

اون هفته، همونطور که خبر گزارها گفتن، منازعه ویدیو و کتاب فروشی رضا فاضلی (که تیهه) ویدیو از نمايش "تلودر سرزمین عجایب" هم کارا وست (درلندن، برا شربمب گذاری عوامل رژیم ویران شدو پسر جوانا و بیژن هم در این حادثه کشته شد.

خب، این چه ربطی به مسواک زاده و کیهان شاهنشاهی داره؟

اختیار رداری مرشد، چطور ربط نداره؟ دو صفحه آگهی تسلیمت نصیب شد.

بچه مرشد، آگهی تسلیمت چه ربطی به مبارزه داره؟

آخه پولش زبردندون مسواک زاده مزه کرده و از اون روزه بعد همه سلطنت طلبا روزه ساختن ویدیو تشویق میکنه.

بچه مرشد، خدا شانس بده، با روپیش از قیام، تموم کیهان نو تبدیل به پول کرد و فرستاد خارج و حالهمش از مبارزه با خمینی چاپ آگهی تسلیمت و آگهی های نیم صفحه ای چرا چکننده پولهای باد آورده س.

مرشد، چه نم بچه مرشد.

توی خبرنگارنامه انجمن دانشجویان مسلمان فرانسه خوندم که در ملاقات مسعود با صدام "برادر مجاهد مسعود رجوی افزود که پنهان نمیکنند که چند سال پیش مجاهدین علیه قوای عراق وارد جنگ شده بودند، اما از وقتی که عراق آمد دگی خود را برای صلح به ایران تیان و جها نیان اثبات نموده تمام میسلاحها با یستی به جانب رژیم خمینی، یعنی تنها طرفی که مدتهاست خواستار استارتا راه جنگ است نشانه روند.

خب.

همین؟ خب؟ معنی این گفته را فهمیدی و گفتی خب؟

خب معلومه که فهمیدم. حالا دیدگی تو نیم وجبی هم میخوای بگی که پیش از من پیر مرد می فهمی؟

استغفرالله، منظورم این نبود. اما خیلیا با ورنمیکنن که مسعود تموم مریدهاش خود را ختیار صدا مگذاشته که در جبهه با طبل علیه نا حق "با سر با زای ابرونی بچنگن.

بچه مرشد، اینو هر بچه ای میفهمه که "تمام سلاحها به جانب خمینی نشانه روند" در عراق به چه معنیه. اما حالا من به سوال از تو دارم.

فرمایش کن مرشد.

آیا این نشانه رفتن شامل نیروی هوایی هم میشه؟

یعنی چی؟ منظور تو بگو.

منظورم اینه که طلبان مسعود، یا در بمباران شهرهای ایران توسط هواپیما های عراقی هم شرکت دارن؟

مرشد، حالا دیدگی کیه که تنش میخاره؟ دیدگی همه تقصیرهای تیره شدن روابط مسعود و مرشد و به کردن من نندازی ها!

مرشد.

دیدگی بچه مرشد.

اخیرا در خوزستان فسیل یک گیاه که مربوط به ۳۰ میلیون سال پیش است کشف شده. چون در این مورد خیلی سروصدا شده، میخوام بدونم این فسیل چه اهمیتی داره؟

اهمیتش اینه که میخوای ثابت کن که در خوزستان از سی میلیون سال پیش اسلام بوده و آخوند وجود داره.

سلام و آخوند چه ربطی به فسیل داره؟

چطور ربطی نداره؟ اسلام پدر جد فسیله و آخوند مشهورترین فسیل

جنگ قدرت در احتضار خمینی

جها ن.

پس یعنی که خوزستان نیهای بیچاره از ۳۰ میلیون سال پیش گرفتار فسیل بودن؟

بچه مرشد، حواست پرته، من گفتم که آخوند میخوای چنین چیزی رو ثابت کنی. ولی دلیل خلافت هم وجود داره.

خب الحمدلله، اون دلیل چیه؟

دلیلی که بر اساس اون ثابت میشه که ۳۰ میلیون سال پیش از این در خوزستان اسلام و آخوند نبوده، همون فسیل گیاهه.

نمی فهمم مرشد، به چه دلیل؟

بچه مرشد، تو چرا اینقدر خنگ شدی؟ آخوند اسلام و آخوند در اونجا بود که همه جا رو به خاک و خون کشیده بود و گیاه نمیداشت بمونه!

مرشد، به سوال دارم.

بچه مرشد، مرشد، امروز تو چقدر سوال داری.

میخوام بدونم این جریان پخش برنا مه تلویزیونی سلطنت طلبان در ایران چیه.

اولا که در ایران نیس و توی یکی از محلات شمال شهر تهرونه، چون مطابق ادعای کیهان شاهنشاهی، به دستگاه کوچک فرستنده سیار وارد تهرون کرده بودن و مخفیانه یا زده دقیقه نوا ریختن کردن.

که چی بشه؟

همین، سوال همین بچه مرشد: "که چی بشه؟" این که پولهای غارت شده مردم ایران (پیش از غارت خمینی) در اختیار ایناس، اینکه با داشتن پول فیل هم میشه هوا کرد، این که حتی با رشوه دادن به مامورین رژیم میشه جلو چشم ونا هم پخش کرد، هیچ حرفی نیس، اما که چی؟

مرشد، دس مریزاد! تو هم که سوال منو تکرار کردی؟

از تو نرسیدم بچه. منظورم تا کیدروی سوال بود. منظورم این بود که اینا چی رو میخوای ثابت کنن؟ که قدرت دارن یا زده دقیقه نوا ر "عروسی نیم پهلوی" پخش کنن؟

خب، اینا اونقدر قدرت دارن که شبا نه روزا زدوتا فرستنده مستقر در تهرون، فرمایشات ملوکانه در پخش می کردن و با وجود اون مردم قیام کردن و بسا طشونو بهم ریختن و هیچ کاری در حفظ اون دم و دستگاه از شون برنیومد؛ حالا بیا زده دقیقه نوا ر میخوای مردم رو عوب کنی؟

نه، ظاهرآ میخوای مردم رو مجذوب کنی.



غزلیات خمینی

پر شد مشام جان عزیزم ز بوی مرگ
پیر می کشد غبار وجودم به سوی مرگ
صدبار پشت مرگ رساندم به خاک و باز
هر صبحگاه، چشم من افتد به روی مرگ
جا کرده مرگ در همه سوراخ و سنبه هام
هر ذره زین وجود گرفته است بوی مرگ
هر میوه طعم مرگ فشانده به کام من
انگور مرگ و الوی مرگ و هلوی مرگ
لکن هماره مرگ گریزد ز پیش من
زیرا که سالهاست که هستم هووی مرگ
من مردنی نیم، ملک الموت را بگویی
با من مکن جدال و مریز آبروی مرگ
کشتیم صد هزار جوان را به صلح و جنگ
تا زندگی کنیم در این بلبشوی مرگ
ور زنده مانده ام به چنین سن عجیب نیست
کاین لقمه مانده است میان گلوی مرگ
از ترس خلق، واجب آمد نماز خوف
رو طشت خون بیار که گیرم وضوی مرگ
خلقی که بود ماندن من آرزوی او
اکنون بود برای منش آرزوی مرگ
جانگیر من، نه پیک اجل، گریه نراست
کا و بر سرم نشسته خواند معوی مرگ
خون خور "امام" کز بس مردن بهشت نیست
کس آب زندگی نخورد از سوی مرگ
"راوی: م. کمرو"

شریعتمداری یا دت رفته؟

نه مرشد، اتفاقا همون روزا ما توی آهنگر نوشتیم که دشمن خطر ناک تر شریعتمداری اینها شاند که خارج از کشور برایش سروصدا راه انداخته اند و علنا دارن به خمینی توصیه میکنن که بگیردش.

همونوقت هم من اینوبه "مدافعان" شریعتمداری گفتم.

اونا چی گفتن؟

گفتن که ما مخصوصا سروصدا می کنیم تا بگیرندش و بتونیم در و قریا دراه بندها زیم.

عجب، یعنی میخوای بگی که حالا همون هدفودارن؟

اگه هم ننداشته باشن، این همه به به وجهی که راجع به کتابش راه انداختن، فقط به معنی داره: "عس! سعیدی سیرجانی را بگیر!"

لال نمیری ای کسی که کوره آهنگر خونه رو روشن نیگر میداری.

آمین!

پس حالا دیدگی واسه جذب مردم کارشون به شعبده بازی کشیده؟ بگو صنا ریده اش، به همین خیال باش.

مردمی که "عموم پهلوی" و ارتش و ساواکشو به گور سپردن، به "نیم پهلوی" و نوار عروسی فقط میتونن پوزخندی بززن که طرف خیال کنه از خوششون اومده!

مرشد، هیچ نشنیدی سعیدی سیرجانی را گرفته باشن که شکنجه بدن و بیرون تلویزیون؟

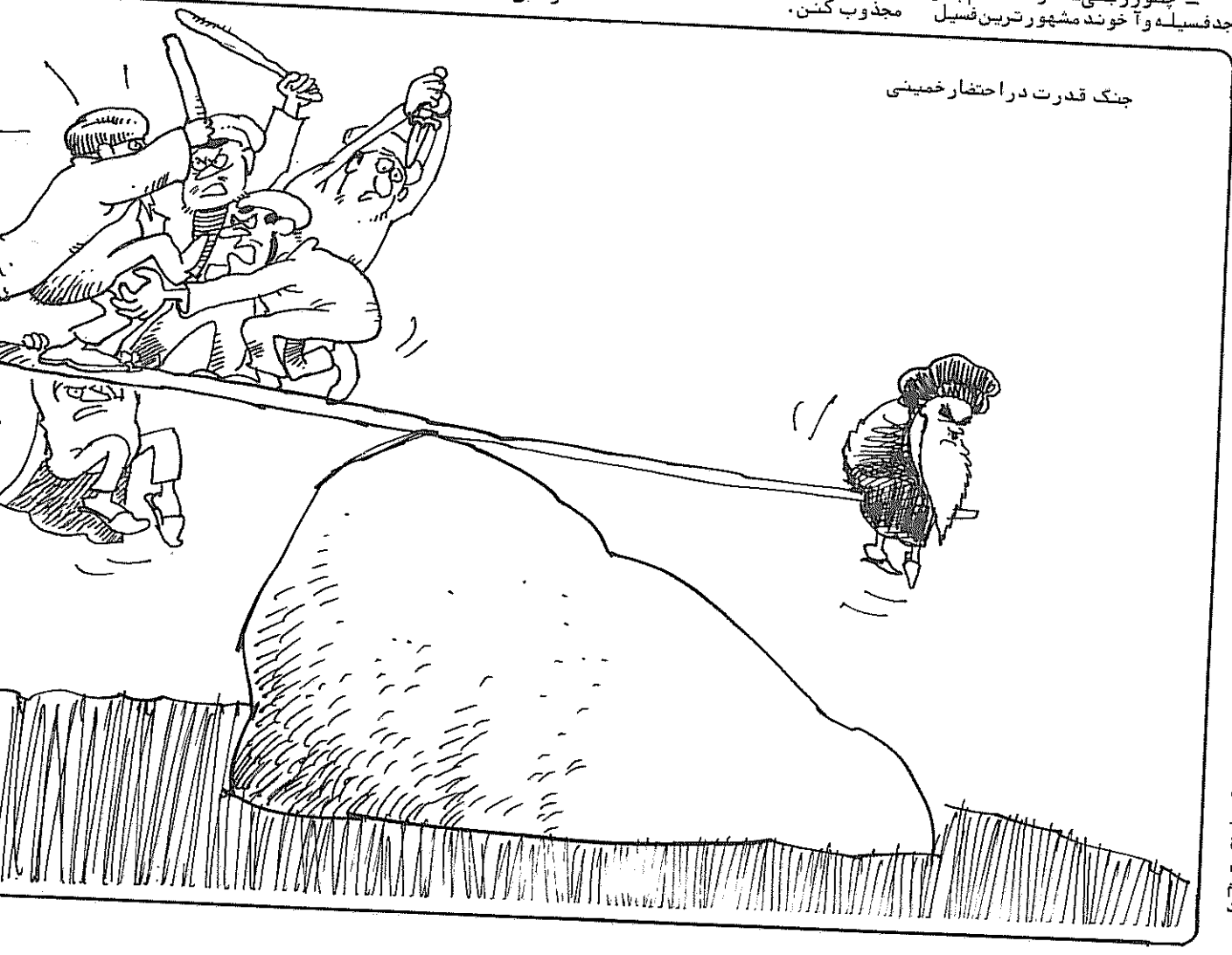
نه، ولی بعید نیس که همین روزا ببران.

منهم همین فکر می کنم.

مگه تو هم جریا نشومیدونی؟

معلومه، خودت کتاب "در آستین مرقع" رودادی خوندم، با اون چیزا بعید نیس که بگیرنش.

بچه مرشد، اگه با بت کتابش هم نگیرندش، با بت مطالبی که تو نشریات خارج از کشور راجع به اون نوشتن، حتما میگیرندش مگه جریان



آهنگر را دریا بید!

شماره ۶۲ آهنگر، که اکنون در دست شماست، می‌بایست در اول مرداد ماه منتشر می‌شد. دو ماه تا خریدارانتان این شماره، چند علت ثانوی گوناگون داشت که مهم‌ترین آنها مشکل مالی بود. اکنون نیز که این شماره به دست شما می‌رسد، محصول مقداری قرض در آمریکا و اروپاست. واقعاً اینست که زمین سی و چند ماهه بینه و پخش کننده آهنگر در جهان، تنها تعداد معدودی هستند که وجوه حاصل از فروش روزنامه را به موقع به ما می‌رسانند. بقیه یا به علت گرفتاری‌های دیگر، فرصت بررسی و ارسال وجه را کمتر پیدا می‌کنند، یا به علت بی‌نظمی کسی که روزنامه را از آنها می‌گیرند و می‌فروشند و یا می‌خوانند، یا در بهار سال منظم وجه فروش نیستند، و یا تصور می‌کنند که «دیگران (و شاید گروه خاصی) بیهاندازه کسافی پول به آهنگر می‌دهند و محتاج شدند را زمان نیست». «آخیرا، دسته دیگری هم به نام مرتب‌ها اضافه شده است و آن هم پخش کنندگانی هستند که از یک مقاله یا کاریکاتور آهنگر خوششان نیامده و خود را موظف به پخش روزنامه، و یا در صورت پخش، ارسال وجه فروش آن نمی‌بینند.

محصول این طرز تفکر و رفتار، تا خریدارانتان را، و به احتمال، تعطیل آهنگراست. واقعاً اینست که رفیق ما «شهریار» که بار پخش آهنگر در آمریکا و کانادا برداشته است، با ما قرار گذاشته است که تا ۱۵ روز بعد از رسیدن هر شماره آمریکا، وجه آن را برای ما بفرستد تا بتوانیم شماره بعد را منتشر کنیم. وی، پس از دریافت شماره ۶۱، ضمن ارسال پول برای ما نوشت: «متأسفانه رقمی که روزنامه را در ایالات دیگر عرضه می‌کنند، هنوز وجه فروش شماره ۶۰ را هم ندادند و من ناچار شدم قرض کنم و بفرستم». با توجه به این که پول ارسال از آمریکا نیمی از هزینه‌های چاپ و ارسال را تأمین می‌کند، ما برای تأمین نیم دیگر، ناچار شدیم مقداری هم در لندن زیر بار قرض برویم، زیرا وجوه رسیده از سایر پندگی‌ها بسیار اندک بود.

دو مشکل اساسی دیگر ما یکی بیماری قلبی سردبیر بود که به علت دست‌تنه‌بودن، تفراتفاقی که برای او می‌افتد، کار روزنامه از بنیاد می‌خواهد. خوشبختانه در حال حاضر این مشکل برطرف شده است. اما آخرین مشکل مهم ما در این مدت، ایجادشایعات و رسیدن طومارها و نامه‌های خشن و تهدیدآمیز از سوی برخی زهواداران گروه‌های سیاسی، به علت انتقال آهنگر از یک یا چند گروه و یا کل چپ بود. عجیباً که همه ما مدعی دموکرات بودیم، اما تا کسی کلامی بسر زبان بیاورد که از آن خوشمان نیاید، حداقل کاری که می‌کنیم اینست که بیهامی‌گوئیم: «این دفعه را گذشتیم، اما دفعه آخرت باشد!» که یعنی «اگر بار دیگر از این حرفها زدی، اگرنا کارت نکنیم، تحریمت خواهیم کرد». با وجود این گونه‌ها با زتابها، بدهیهای است که سر نوشت «ایران شاهر» جلو چشم آدم می‌آید و دست و دلش را سرد می‌کنند. به هر حال، بگذارید برای نخستین بار را اعتراض کنیم که آهنگر، اگر آن را در بنیاد بید، تعطیل خواهد شد و خون آن به گردن کسانی خواهد افتاد که از انتقال دستبازی مجاهدین عبرت نگرفته‌اند. در پایان از تمام رفقا و دوستان که مطلب برای ما فرستاده‌اند، بپوزش می‌خواهم که به علت تراکم مطالب ناشی از خریدارانتان، نتوانستیم از آثارشان استفاذه کنیم. ضمناً کامپیوتر آهنگر هنوز هم سواد فارسی‌توان را در ورطه‌ای که قول داده بودند، هیچ کمکی به سوادآموزی او نکردند. یعنی که هنوز هم سردبیر با دیدن همان ماشین تا بپ عوفی، خودش به تنها شی آهنگر را تا بپ کند.

«در هفته گذشته، بی‌بی‌سی برنامهای در دفاع از جنگ طلبی جمهوری اسلامی پخش کرد.»

بی‌بی‌سی!

گفتم که چه کس ما را افکند به این پیسی؟
گفت: آن شه‌شیطان، وین عابد ابلیسی.

گفتم: پس از آن حیوان، این غول بیابانی؟
گفتا که: گهی اینست معنای دگر پیسی.

گفتم: به چه کار آید ریش فقها؟ گفتا:
پشماست و به کار آید در صنعت نخ ریسی.*

گفتم که: کشیش! ولی، یا شیخ و مغ و خا خام؟
گفتا: همه‌اند از دم، تزویری و تلبیسی.

گفتم که: تقدس چیست که ندر همه‌ها دین است؟
گفتا: بی‌تحقیق است هر عامل تقدیسی.

گفتم که: کدا مین دین با جهل بود دشمن؟
گفتا: همه‌دین جهل است، توحیدی و تلبیسی.

گفتم که: «ت» و «سین» را هم‌فاقیه چون بینی؟
گفتا: آمده این فن در «المعجم» تخصصی!

گفتم که: به تهران، گو، یک بطر عرق چند است؟
گفتا که: جهل تو مان شد قیمت سی‌سی سی.

گفتم: زجه‌ای اینسان نالان و پیریشان؟ گفت:
بیکار ری و بی‌پولی، بیماری و بی‌بی‌سی.

"بزمجه"

پایین بیت، اهدائی‌جه مشهد است.

پند

به رضا گفت مادرش روزی
که: برو جانشین با باشو
رفت و در پیش خلق مضحکه شد
بچه‌جان، حرف مادرش مشنو
م. کمرو



سیاست لنینی و بعداً زلنینی

قطار در چه حال است؟

فرض این است که در آهنگر شوروی خرابکاری می‌شود و قطاری در میان راه می‌ماند. در این حالت:
لنین می‌گوید: «رفقا، همه با هم پیاده شویم، با روحیه انقلابی قطار را تعمیر کنیم و راه بیابیم.»
استالین می‌گوید: «عوامل دشمن در میان مسافران رخنه کرده‌اند. چاره‌ای نیست جز اعدام انقلابی تعدادی از آنها و تبعید کردن بقیه به سیبری.»
خروشوف می‌گوید: «قطار را تکان دهید و به مسافران تفهیم کنید که کماکان در حرکت می‌کنند.»
گربره‌چف: «مسافران را پیاده کنید و بگوئید به مقصد رسیده‌ایم.»

پرچم مسعود

ابتدا سرخیه سبزی چیده شد
مدتی بگذشت و سبزی تیره شد
چندگانه هم سفیدی رخنه کرد
حالیا زرد است رنگش، زرد زرد
۰۰۰۰

اتحاد

بگفت: اکثریت شود متحد
ایا توده، آن حزب آشفته حال،
یکی رتند، بشنید و خندید و گفت:
شود متحد بادم خود شغال!
"کردالله"

خبر اصیل

آن هفته به شهر ما چوتوبی ترکیب
طرفه خبری و درپیش مدت تحلیل
طبق خبر، آن شنبه، تمام ایران
کردند همه دکان خود را تعطیل
تا از تلویزیون تماشا بکنند
دامادی نیم پهلوی با تجلیل
پرسیدم از آنکه این خبر را می‌گفت
تو مطمئنی؟ خبر صحیح است و اصیل؟
گفتا: دیدم به گوش خود فیلمش را!
می‌شد پخش از رادیوی اسرائیل!
"براخاس"



کفگیر به ته دیگ خورده است

تاریخ مسعودی

به روایت "ع.م. آواره"

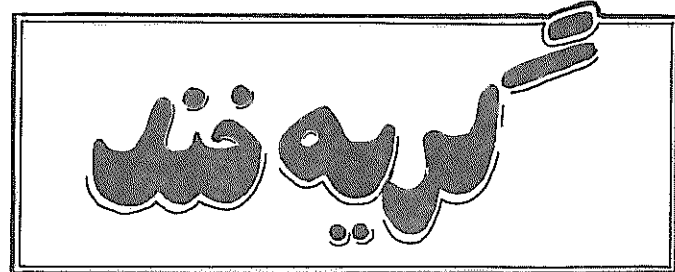
چون رهبرایدولوژیک نوین
از پرنده آتشین فرود آمد و قدم بر
خاک عراق نهاد، برای در صدام حسین
التکریتی را دید که در فاصله ای نه
چندان دور، در انتظار ایستاده
است. پس بداند انسان که رسم ادب است
با خضوع و خشوع به پیش رفت، زمین
ادب بوسه داد و در انتظار ماند که
برادر صدام با فشردن دست بیعت،
او را پذیرا شود. لکن صدام شمشیر
زبان در نیامده‌ان بچرخاند و گفت:
«از بزرگان ایران هیچ خبری
ندیدیم: خمینی را بنام دادیم، مار
در آستین پروردیم. شاه را در برابر
چپ یاری نمودیم، با بسیبی عرضگی
ما را در برابر بر خمینی تنها گذاشت.
آیا به شما اعتماد توان کرد که در
برابر خطر سرخ، از منافع خداوندان
ما خودمان در منطقه دفاع کنید؟
برادر مسعود، با زبانی چرب و
دهان‌نی‌نرم، اسب فضا حت به میدان
بلاغت جها نید و فرمود:

— مجاهدین، از آن زمان که زیر
فرمان ما قرار یافته‌اند، همواره
به بیعت‌های خویش وفا دارمانده
اند: چون با خمینی بیعت کردیم،
تا آن زمان که پشت بر ما نکرد، سر
طاعت بر فرمانش داشتیم. دولت
فخیمه فرا نسه را نیز، تا آن زمان
که ما از خاک خود بیرون نرفتیم
بودیم، سر بر خط فرمان داشتیم.
برادر صدام به نرمی گفت:
— گفتا رشما راعین حقیقت
یافتیم. اما ما منی معتبر نیز توانید
به ما بنمائید؟
برادر مسعود، فانتحانه لیخندی
بنمود و فرمود:
— آیا ما منی زبرا در ملک
حسین بن الطلال سراغ توانید کرد؟
برادر صدام چون این سخن نغز
بشنید، محیا نه دستی بر شانه مسعود
زد و با صدای که تمام جها نیسان
بشنیدند فرمود:
— اهلا و سهلا "مرحبا!"
و توپها نواختن گرفتند به سوی
شهرهای ایران.

کسی باشی

گر خمینی شوی، گر کسی باشی!
گر بنی سردگدی، فس فسی باشی!
گر نیم پهلوی بوی، نیم تا کسی باشی!
گر بی اختیار شوی، خسی باشی!
گر شیخ کیا نورگدی، ارسی باشی!
گر مسعود شوی، بند ناهوسی باشی!
گر مهدی موش باشی، حلوائ انقلاب
را مگسی باشی!
گر گربه نره گدی، دیوانه ملسی
باشی!
با همه در بیفت تا کسی باشی.
"خواجه عزت الله مونتزالی"

درجاشیه



نامه سرگشاده بچه مشهد به بچه مرشد

بچه مرشد! رجمندم:

سلام.
از آنجا که تونیز، در پیوند با "خان بختیاری"، "مدافع حقیقت" شده ای و گفته ای که "این گه یکی به ایشان برسه و یکوبگه برسه، دیرو تریا کی ابرخورنده س" (آهنگر ۶۱ صفحه ۲، ستون ۱)؛ و از آنجا که تراز آن قماش کسان نیستی که آدم ناگزیر با شد دریا سخنا نشان خاموش بماند، من وظیفه خود را ندانم که از شاعر گرامی آیه آقای ب. م. بختیاری بخوانم تا موضع خود را در پیوند با تریا کی بودن یا نبودن مشخصان - در این مقطع حساب

از او جگیری نبردهای شاه پرستانه ایشان برای با زین گرفتن مام میهن از دشمن دون - به زبانی روشن و قاطع، تلفنی بیان کند.
اینک بخش های به درد بخور از متن گفت و گوئی تلفنی که من با شما در این زمینه داشته ام:
می گویم:
- ... آقای بختیاری! شما، در شعر حماسه بختیاری رودریا نویسن های آن، از یک سومی گوئی که خان تریا کیست و از سوی دیگر می گوئی که این گفته شما دروغ است. و این می گویند، از اخلاق به دور است.

مرد اسلام راستین

نوشد از چند خون مدام ا م م ،
همچنان است تشنه کام ا م م .
شاه نبود که قطره قطره مکد ؛
خون کشند نوش جام جام ا م م .
پخته می خورد شاه مغز جوان ؛
می خورد ، حال ، خام خام ا م م .
شاه ، البته ، گاه گاه (۱) می خورد ؛
می خورد ، این زمان ، مدام ا م م .
شاه گاه (۲) گاه آدمی می کشت ؛
گرم کار است صبح و شام ا م م .
خانه زاده رنجبری بود ،
لاجوردی ستش غلام ا م م .
گر عمو ساه شاه کار تر بود ،
تا چرخ هست عمه ساه ا م م .
شبه ویرا نگری تمام نبود ؛
می کنند کار را تمام ا م م .
هم زنده به تیغ خود ، هم خلق ؛
لطف دار دبه خاص وعام ا م م .
زان که با شاه کینه ورزیدند ،
کشدا ز مردم انتقام ا م م .
خیره سرگشته بود خلق و چوموش ؛
خوب کردش به چوب رام ا م م ؛
زان که ز شاه را زین به زمین ،
سنگ تر ز دبر اولکام ا م م .
زان خرداند اقتصاد ، آری ؛
خوش بتازد به "میم ، لام" . ا م م .
سخن او و مدام از جنگ است ؛
همچو مرگ است یک کلام ا م م .
گر که صدام را بود صدام ،
با شش صد هزار دام ا م م .
قارچ گونه ست روح بعب اتم ؛
زان کند با عبا قیام ا م م .
بهره می گیری خراشیل ،
با تک می زده خوف ا م م ! ا م م !
گشت پایا ن روزگار آغاز ،
زاد ، با احم ، چون ز مام ا م م .
از خواص شهادت ایچ می رس ؛
نکنده بحث با عوام ا م م .
همه را می کشد برای خدا ؛
نکنده خون کس حرام ا م م .
تا نشیند درست بردل تو ،
خود به تیرت دهد پیا ا م م .
۱-۲- در این مصرع هان صنعت ویژه ای به کار رفته است که اگر بگوئیم چه صنعتیست ، بدبختانه ، کندش در خواهد آمد !
پازدهم خرداد ۶۵-لندن
فرهنگ پایدار

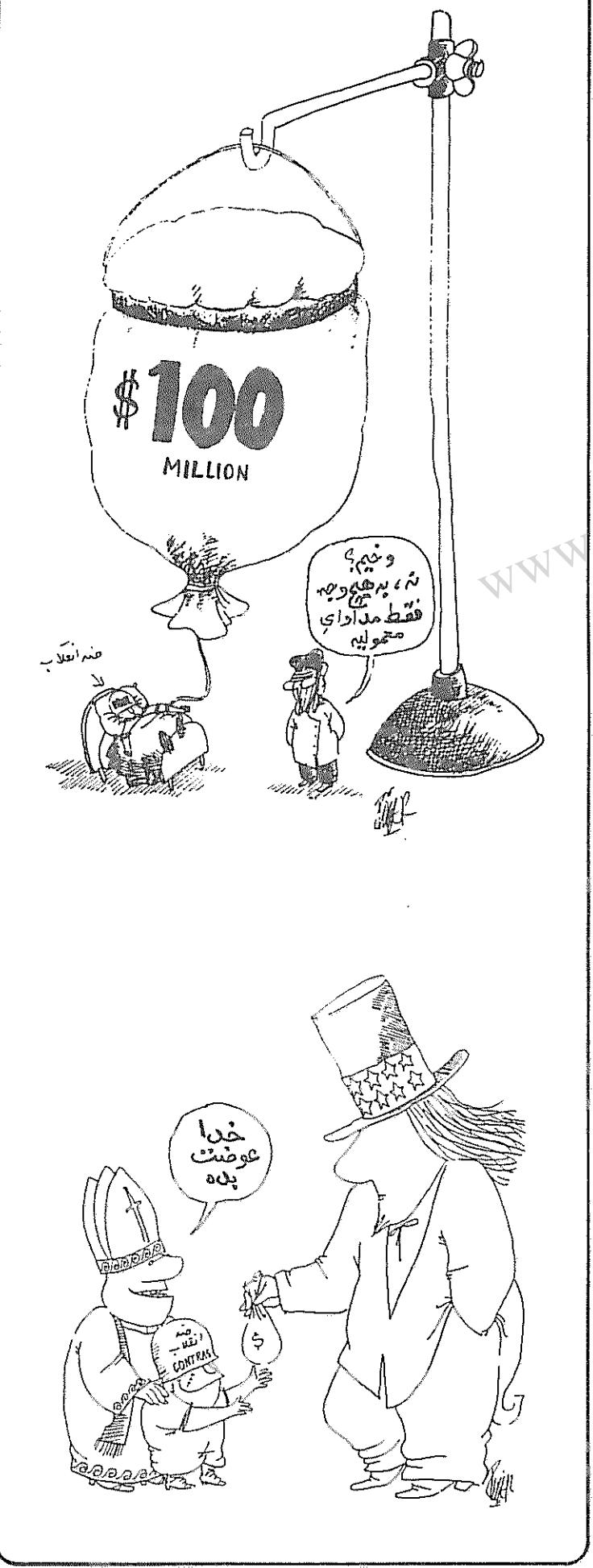


فرهنگ پایدار بچه مشهد

روگر سانچز کاریکاتور بیست متره نیکاراگوئه

روژه سانچز ، کاریکاتور بیست جوان نیکاراگوئه ، تجسم انقلاب جوان و بالنده ملت خویش است .
روژه ، سرآمد کاریکاتور بیست های سیاسی نیکاراگوئه ، پیش از انقلاب ۱۹۷۹ این کشور ، دانشجوی مهندسی بود ؛ اما با آغاز انقلاب ، یکشنبه ، از دانشجوی فنی ، که کاریکاتور سرگرمی و قاتل فراتر افتاد و بود ، نیکاراگوئه تبدیل شد . کارهای روژه ، سرشار از فرور انقلابی خلق نیکاراگوئه و انباشته از نگرش امیدوار و به آینده روشن کشور خویش است .
چهره های مورد تمسخر روژه ، خد

انقلابی ها خلی : کشیش های جا قالی که نمازگزاران مرتجع اند ، تاجران خشک مغز و شوطه گر ، و دشمنان خارجی انقلاب ؛ عمو ساه و نوکران او در منطقه اند و در برابر آن "پولیدکتو" (مرد کوچک) را دارد که با طنز گزنده خود به نبرد خصم می رود . بیان گونه های مختلف احساسات انسان ؛ درد ، شگفتی ، بدجنسی ، آزار ، لذت و سرسختی ، در کارهای روژه ، بیش از آن آشکار است که نیا زبانه تامل داشته باشد .



می گوید:
- "از اخلاق کی؟ مگر شما خودتان نیز این گفته آن شعر شناسی استانی را با ورندا رید که: از دروغ راستی زاید به شعر اندر؟"
می گویم:
- "تا چه دروغی با شد."
می گوید:
- "ببینید ، هنگامی که فردوسی ، برای نمونه ، می گوید:
ز ستم ستوران در آن بهندشت ، زمین شدش و آسمان گشت همت" ، نمی خواهد حقیقتی را با شما در میان بگذارد ، می خواهد تنها تصویری از هنگام متمدنیتش چشم خیال شما بیاورد . و با ری ، من باشخص خان کساری نداشته ام و ندارم . من تنها به کار او پرداختم . من شخص او را نمی شناسم ، از شگردهای سیاسی او ، اما ، گمان می کنم شناختی به دست آورده و به دست داده باشم . به من چه ، املا ، که سخنان تریاک می کشد یا نمی کشد . در شعر حماسه بختیاری ، کار سخنان ، یعنی شگردهای سیاسی او است که در کار لیدر نامادین شخصیتی تریا کی ، یعنی شخصیتی توهم زده و با توان که واقعیت را با خیال یکی یا عوضی می گیرد ، به طنز گرفته می شود ، روشن شد؟"
می گویم:
- نه ! هنوز هم ، به ! پرسش این است که چرا این شخصیت نما دیس با بد تریا کی باشد . شما از یک شایعه ...
سخن را می برد:
- "نه آقا ! ببینید ، اگر شاعر خواسته با شد تصویر ای یک دون کیشوت ای را نی در این روزگار ببرد ، چه کار می تواند ، بیایید ، بکنند؟ جز این است آنگاه ، او ، در به کار گرفتن عناصر آشنائی از فرهنگ شعری خویش ، می باید ، یا می تواند ، رستمی را تصویر کند که گرزگرا نش به و افوری گوهرشان بدل شده است . و ، تازه ، اتفاقا این تصویر در اصل ساخته خود من هم نیست ."
می گویم:
- من هنوز هم نمی فهمم که ...
خشمگینانه فریاد می کشد که:
- "آنچه می گویم به قدر فهم توست ؛ مردم اندر حسرت فهم درست ، و خاموش می ماند ."
می گویم:
- "الو! !"
می گوید:
- "بگذارید حکایتی را سراپتان بخوانم ."
و ، آن گاه ، پس از چند لحظه ، از روی کتابی که نام آن ربه من نمی گوید ، چنین می خواند:
"حکایت مولانا شمس الدین آملی برتنی از مدعیان خشم گرفت و اورازن به مزد خواند . مدعی به تهنیه بانگ برآورد که : ای شیخ ! مرا زنی به کابین نیاند .
مولانا فرمود : مرا نیز بان تو کاری نیست . تو خود زن به مردی به گوهر ."
و گوشتی را می گذارد . *
با دوستی و مهر
بچه مشهد
پنجشنبه ، دوم مرداد ۶۵-لندن
* رونوشت این نامه برای نشریه های خراسان فرستاده نمی شود .

طنز صد بهرنگی



چاپ اشری طنزآمیز از نویسنده و آموزگار انقلابی "صمد بهرنگی" در شماره پیشین آهنگر، مورد استقبال فراوان خوانندگان قرار گرفت. در این شماره، اشری دیگر از صمد را به نقل از شماره ۳۳، تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۳۸ روزنامه "توفیق" برای بیان نقل می‌کنیم. موضوع طنز صمد در این نوشته، ناآگاهی ویسواد و ولایای دانش آموزان است که در منطقه ای مانند آذربایجان، متفوت بودن زبان مردم با زبان که در دیستانها به فرزندان نشان تدریس می‌شود نیز مزید بر علت است. مضحک بودن فارسی مردم عادی آذربایجان موضوعی است که در آثار طنزآمیز صمد، به عنوان اعتراضی به تحصیل زبان فارسی و تحریم زبان آذری در خطه آذربایجان، فراوان به چشم می‌خورد.

از میان رضایت نامه ها

در مدرسه ای در یکی از روستاهای اطراف تبریز، از شاگردان خواسته بودیم که از پدرشان رضایت نامه ای بگیرند و بیاورند. از دو بیست نفر شاگرد، فقط یکی بود که پدرش از او رضایت نمود. دیگر شاگردان رضایت پدر را نداشتند. اما در این میان، جمله های خوشمزگی و بی معنایی نیز وجود داشت که چندان تندی از آنها را در زیر پرانتز می‌نگارم:

"حضور مبارک مدیر آقای دبستان محترما معروض میدارم که... و جعفر از حیث اخلاق ظاهری و باطنی رضایتبخش است."

"ضمن عرض سلام اینجانب از رفتار و گفتار حسین رضایت کامل دارم."

"حضور آقای مدیر ما شوکتی بعد از ابلاغ سلام: دیگر عباس در خانه بد نیست ولی دست چپ می‌نگارد."

"آقای مدیر، ما از اخلاق این راضی هستیم، اگر حرف بگوئیم گوش میدهد، نماز می‌خواند، کار می‌کند."

"بخدمت آقای مدیر، پس از سلام ما از اخلاق و رفتار رقدیر راضی هستیم. در خانه نسبت به برادر بزرگ خود احترام می‌کند، کارهایش را که تمام کردید روس خود متعالع می‌کند و در کوه به بزرگان احترام می‌کند و همه اهل کوه از او راضی هستند."

"محترما محروزمیدارم خیلی ممنون شدم، هیچ رنج ندم - رزاید دارم."

"به خدمت ذی شرافت مدیر دبستان: بنده از اخلاق و رفتار محمد رضا راضی هستم، اگر کم عندالله."

"پس از تقدیم عرض سلام اکبر در خانه از او راضی هستم و هیچ شوخی نمی‌کند."

"احمد بچه خوب، بخانه میرسد پدر ما در سلام می‌گوید، او از مدرسه که از صبحها می‌آید پدر ما در خدا حافظی می‌کند، خلاصه احمد بچه با ادبی است."

"از محمود راضی هستیم، دروغ نگوید، بزرگان احترام نمایند، اسم پدرش: حاجی یوسف"

"حضور محترم آقای دانش آموز رسیده شرف افتتاح پذیرد."

و اینجانب... از طرف بنده زاده کمال رضا مندی و خشنودی داریم، عمر کم طویل، عدد و کم ذلیل"

"آقای معلم محسن! امیدوارم که وجودنا زین صحت و سلامت پیوسته باشد و... کیلائی قاسم"

"آقای آموزگار چهارم: غلامعلی شاگرد معذب و از خود مواظبت می‌نماید، زیاده زحمت است."

"پس از سلام معروض برای اینکه در خانه با برادر و خواهر کوچکتر خود با مهربانی رفتار می‌کند."

"آقای معلم: این شاگرد در خانه با پدر و مادر خشنوداری می‌کند و همه از او راضی هستند و انشاالله در آتیه شاگرد خوب و با عذب می‌شود، انشاالله."

"اینجانب از درس و رفتار خانگی سعید رضایت کامل دارم، امضاء: پدرا اینجانب."

"چون محترما خواسته بود که از جوارات اینجانب بنده زاده با خبر باشید، الحمدلله خوب است."

"ص. بهرنگ: معلم دهکده"

از میان نامه ها

هر روز از اولیای اطفال، نامه های بی بدینستان می‌رسد. یکی اجازه مرغی برای بیخه اش می‌خواهد، دیگری "موجه محسوب نمودن" غیبت طفلش را درخواست می‌کند و غیره.

و اما در این میان "خوشمزگی" ها نیز هست که بد نیست شما هم از آنها با اطلاع باشید. خصوصا اگر این دبستان مال یکی از دهات اطراف باشد، دیگر بلاغت و فصاحت جملات و کلمات آن انسان را به آسمان پرواز خواهد داد. می‌گویند: توجه کنید:

"بنده زاده میرزا علی (!) روز چهارشنبه مریض شده نمی‌توانم در مدرسه حاضر شوم، استدعا می‌نماید نیم لطفاً با غماض فرمائید (البته مقصودا نیست که عفو و اغماض فرمائید). اقل شما..."

"از تبلیغ عرض سلام (!) و اخلاص بندگی، بنده زاده اکبر از مدرسه فرا رگ کرده بود. بنده وقتیکه با خبر شدم بعد از تو بیخ بسیار شکایت نمود که بنده عرضا نه رفتار نما بیند (!) بنده به موجب این مثل که جورا ستا دیه زمهریر، روانه خدمت نمودم، بدیهی است حضرات تعالی بآن لطف فرموده و امر به جدیت و مواظبت خواهد فرمود."

"استحضار! به عرض می‌رساند امروز بنده زاده فتعلی می‌خواست از دبستان غیبت کند، علتش را پرسیدم، گفت شاگردان همگلاس مرا می‌زنند و می‌گویند که آقای معلم بی تو تفاهت می‌گذارد و به تبعیض قائل است، چنانچه به توجده مرتبه بیست داده است. معذرت می‌خواهم بنمایند که حضرتعالی در بین آنها امر به صفا و محبت بقرا می‌نماید."

این همه نامه یک دانش آموز است به مدیر دبستان:

"ریاست محترم بعد از سلام بنده محمد... از دست مقصود شکایت می‌نمایم، از برای آنکه در روز روز چهارشنبه است (!) از مدرسه آمده ایم، مقصود سنگ انداخته از بسینی من زد، بسینی من از خون آلوده شد، گفتم چرا سنگ می‌انداخته ای؟ در جواب من سخن زشت به من گفت، من گفتم فردا به آقای مدیر می‌گویم به شما کتک کاری می‌کند، از ترسیدن از دست من شکایت نوشته است بشما می‌دهد."

"آقای مدیر، چون احمد در خانه کارهای زشت می‌کند، بدین جهت است که من از عهده او بر نمی‌آیم، تنبیح او به تو مانده است."

و این نامه آخری، جالب ترین آنهاست:

"پس از عرض سلام امیدوارم وجودتان سلامت و خوش و خرم باشد، محترما معروض میدارم که چون امروز کارهای جدی دارم، به علی امروز اجازه دهید تا کارهای مرا انجام بدهیم."

(نقل از توفیق شماره ۳۵ تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۳۸)

احساس

کیا نوری در یکی از جلساتی که به عنوان پرسش و پاسخ "درست کرده بود، گفت:

رفقا! یک خبر هیجان آور! همین الان یک تلگراف از رفیق دکترا را نی رسیده است که برایان می‌خوانم:

"تهران، حزب توده، کیانوری شما رهبر راستین کمونیستهای ایرانید، شما دنباله برحق سلطان زاده وحیدر خانید، واقعا با پدیده وجود شما افتخار کرد، ارانی"

در میان کف زدن شدید کیانوری و حاضران، یکی زشتونندگان گفت:

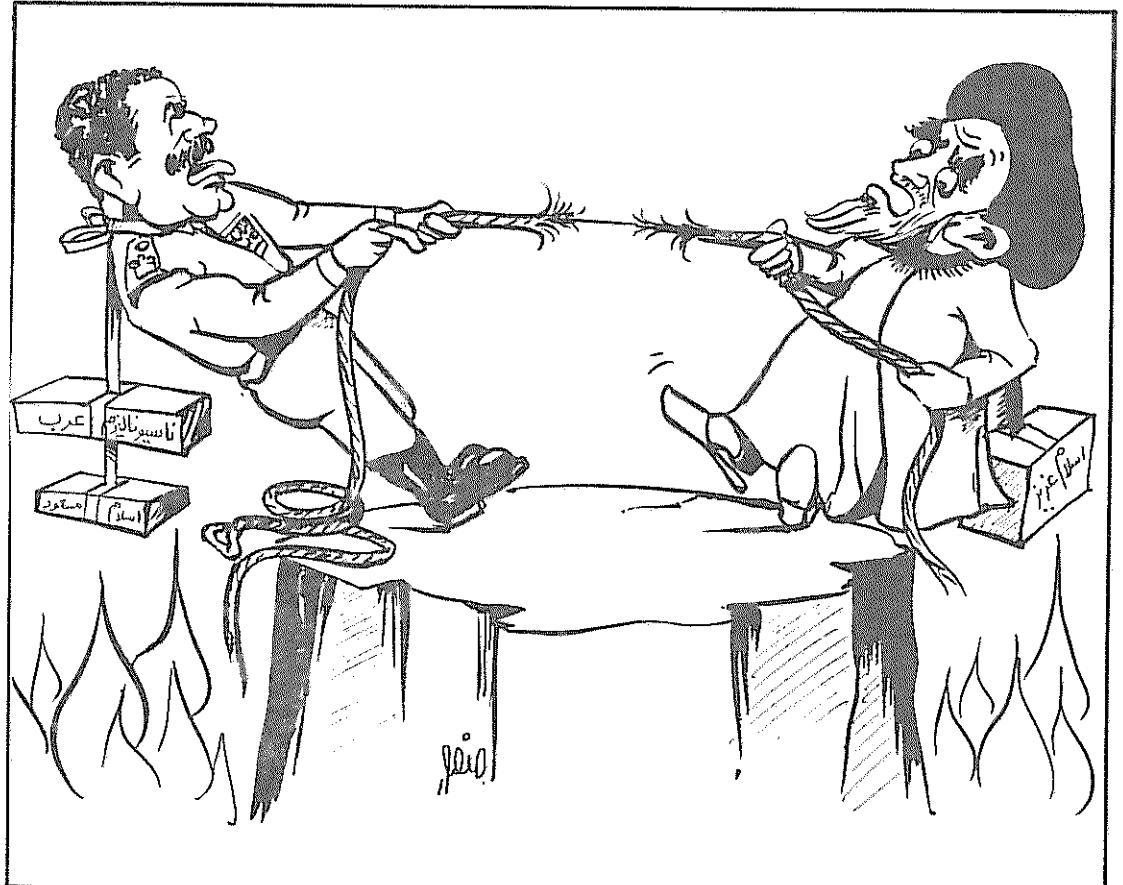
رفیق کیا، شما با احساس نخواهید دید.

کیا نوری گفت:

رفقا، این رفیق معتقد است که تلگراف رفیق را نه با احساس نخواهید دید، خواهش می‌کنم خودش بیاید بخواند.

معتز برخواست، تلگراف را از کیا نوری گرفت و خواند:

"تهران، حزب توده، کیانوری شما رهبر راستین کمونیستهای ایرانید! شما دنباله برحق سلطان زاده وحیدر خانید! واقعا با پدیده وجود شما افتخار کرد! ارانی"



آهنگر
اهلا اول آذر در می آید

خوشانت باشه، نیم پهلوی!

نیم پهلوی، نیم پهلوی، راه خطاست که می‌روی نگو، می‌خواه دمه جانم، نگو که "گفته ما نام، خودت حسابت نا جوره دورت پراز مرده شوره درسته که عمه بده حرفای بدبخت زده درسته که قوم و خویشات کلک زدن هی به با با اما مگر با با ت کی بود؟ سیماش تما ما قاتی بود با با بزرگت، رضا خان کفتاری بود تو گورستان طلسم نفت به گردنش هر جا که خواستن بردنش نوبت با با ت که رسید روی همون خط می‌دوید طلسم نفت توی سینه ش ثروت خلق، تو خزینه ش بهار با با یی خارجی ش سوار یی دادی کم و بیش پیشکش دیدگیه نداشت مملکت تو "دیس" گذاشت اربا با روا ونجا کشوند برای حراج توصف نشوند - کاری که با با شم نمی‌کرد - هر چی تو نست کا سبی کرد پولار و هی و همون گذاشت تو امریکا سرما یه کا شت هی دم می‌زدن انقلاب چه انقلاب!، چه انقلاب! هفتاد و پنج میلیار رد دلار سرما یه گذاشت آخر کار "وال استریت" شد و طش "را کفتر" هم سخش آردا شوخا لابیخته بود غربا لشوآ و بیخته بود غوغا که شد فلنگویست "خینی" و مدجاش نشست با با ت به اون پسی که مرد ثروت تو گور نشود ثروت او به اسم تست هر چی که گذاشت طلسم تست گرچه، تو اربا با که شدی نم به کسی پس ندادی اما موشای دوروبرت با لاشخورای بدرت دزدیدن قاب ما درت چرخ می‌زنن دورسرت برات خوابای خوش می‌بینن سفره رنگین می‌چینن اگر داری ز عقل نشون ببین چیه تو چنته شون دزدای سابق، همه جفتای گرگ، سگ رمه با با ت می‌دونست که کی ان اردنگ خورای مفتکی ان اما تو غافل هتوز شب روشمی‌دونی ز روز نمی‌دونی صب سرزده مردم گفتن شاهی بده دولت دیگه جمهوری زوال دیکتاتوریه اینا که دورت پلاس نمی‌دونی چه نسبتا سن بچه های حسن شال کردن تورا توی جوال با حرفای جا هل پسند گولت زدند، گولت زدند تووکسات دوره شدین از خواب بیرون نیومدین تووکسات دوره شدین از خواب بیرون نیومدین نمی‌دونین دنیا کجاست دیروز کجا، فردا کجاست جور دزدارومی‌کشین به چا پلوسی‌ها شون خوشین هر چه دروغ تو دنیا هست تو چنته این دزد هست، حالش رنگ می‌زنن دانه به تو تحویل میدن نگاه کن به کیهان نت کیهان انگلستان روزنومه نیست رسوا شیه از ش پیدا ست کجا شیه با پول مفت "شالی" خبر می‌دهد با منقلی

کتاب برای همه

کتابخانه آهنگر ترتیبی داده است که از این پس، کتابهای مورد نیاز شما را از ایران وارد کند و به رزانترین بهای ممکن، که تا کنون در خارج کشور سابقه نداشته است، در اختیارتان بگذارد. ما این کار را از کتابهای کمیاب در ایران آغاز کرده ایم و با خرید از بازار سیاه، در اختیارتان می‌گذاریم. کافیست کتاب مورد نیاز خود را نام ببرید و به ما یک ماه مهلت دهید تا از ایران تهیه کنیم و به نشانی شما پست نمائیم. به نمونه‌ای از قیمت‌های ما توجه کنید:

- فرهنگ فارسی معین، دوره ۶ کامل در ۶ جلد، ۸۵ پوند
- حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، به خط زیبای استاد دیکسور و خوش‌ناشر "انجمن خوشنویسان" ۱۰ پوند
- حافظ، تصحیح سید عبدالرحیم خلخالی ۵ پوند

کتاب‌های تازه چاپ خارج از کشور

- کتاب کوچک / احمد شاه ملو / جلد های ۱ و ۲ هر جلد ۵ پوند
- فصلنامه صدا / شماره های ۱ و ۲ هر شماره ۲/۵ پوند
- فصلی در گلبرگ / جلد های ۱ و ۲، دوره جدید هر جلد ۳ پوند
- مصدق در محکمه نظامی / جلیل بزرگمهر / دو جلد با هم ۸ پوند
- سکوت / سرشار از ناگفته هاست / مارگوت بیگل / ترجمه احمد شاملو / محمد زین‌بال ۱ پوند

مرثیه ای برای لورکا / میگل هرماندز / سزارالی یخو / ترجمه: کریم پور ۱ پوند
لیست کامل کتابهای چاپ خارج کشور که در کتابخانه آهنگر موجود است، در شماره ۶۱ آهنگر به چاپ رسیده است. به قیمت کتابها در اروپا ۲۴ درصد بابت هزینه پست اضافه کنید و وجه نقد را به هر یک از رزهای رایج در اروپای غربی (یا دلار آمریکا و کانادا) دریاکت بگذارید و به نشانی ما بفرستید تا کتاب مورد درخواستتان را در اسرع وقت برایتان پست کنیم. اگر در خارج از اروپا اقامت دارید، کتابتان را با پست زمینی می‌فرستیم، سرتانگه هزینه پست هوایی را بپذیرید.

مدیحه ای پیشکش پنچول غربی نره

سگ‌گره خرکا و!

گرچه در صورت ظاهری چو یکی گربه نری
لیک در مخرج باطن تو همان پیره خری

آنقدر کودنی و بوله، که فرهنگ لغات
ذکر کرده "خل وچل" در جلو "منتظری"!

حق بود گر که بنازی توبه آن کلاه پوک
که ازین حیث به هروا عظ و هر شیخ سری

غرق حیرت، همه زیست شناسان جهان
که تو "سگ‌گره خرگا" چه جور جانوری

آفرین باد ز امت همه بر عقل امام
که الافی چوتو بگزید پی راهبری

"شیکاگو: برادر نرقی"

آزادی

بنا بر برنا می‌باید که تدوین کرده بودیم، انتشار آزادی با پیدر دهه اول سپتامبر آغاز می‌شد؛ ما بر پایه مشکلات مالی که امری است دائمگیر، اجرای برنا مه با ما نبرو بروده است.

ما برای انتشار آزادی همت هزار مشترک ثابت یکساله را اساس قرار داده بودیم و تا کنون از این تعداد دهنوز سیاه ر دور هستیم. با این وصف نمی‌توانیم استقبال عظیم و تائیدتگان دهنده بی را که از جانب انبوه ایرانیان خارج از کشور از نشر آزادی شده است نادیده بگیریم و از آن سبب سگزا رنبا شیم.

مؤسسان آزادی، تصمیم گرفتند تمام کمک‌ها و وجده شتراک‌های دریا فتنی را طی یک ماه به مشترکان بازگردانند. و در عین حال اعلام می‌کنند انحلال ترکیب کنونی، تا فی‌الحال لیت مطبوعاتی مستقل یا مشترک پارهایی از اعضای مؤسس در آینده نخواهد بود.

مؤسسان آزادی:

رضا مرزبان - علی میرفطروس - حسن ماسالی - منوچهر محجوبی

برای آزادی

شکست برنا مآ انتشار "آزادی"، به عنوان یک هفته نامه خبری مستقل چاپ، ما را از کوشش در این راستا با زندا شته است. رضا مرزبان، روزنامه نگار مترقی، در سفری که به زودی به نیویورک و لس آنجلس و چند شهر دیگر آمریکا دارد، احتمال انتشار هفته نامه مستقل چاپ "برای آزادی" را با ایرانیان مقیم آمریکا در میان خواهد گذاشت. پاسخی که به او خواهد رسید، در دنبال کردن اندیشه انتشار "برای آزادی" نقشی تعیین کننده خواهد داشت.

اندیشه انتشار ربرای آزادی از آن رضا مرزبان و منوچهر محجوبی است. در صورت استقبال از این اندیشه، نتیجه را با شما در میان خواهیم گذاشت.

دوست گرانمایه، نعمت میرزا زاده

ما تورا صخره‌ای از زبرداری می‌شناسیم، کردن افراز ایستاده بر ساحل آرام دریا می‌زنا گوازی ها. موی دا نیم، پس، که خیزا به سهمگین مرک فرزندان نیز دریا دلانه تاب خواهی آورد. با این همه، برایت شکیبائی بیشتر آرزو می‌کنیم، اندوه تو اندوه ما نیز هست.

دوستانت، احمد ابراهیمی، پرویز اوصیاء، منوچهر ثابتیان، احمد خندان، اسماعیل خوشی، منوچهر محجوبی.

واردش کن!

جلاد

زیرپا بیت کن لکد آخوندک شیبا در
جلد باش و جلد بکن برتن این جلاد را
آخرین تر قندا و هم جز فضاحت هیچ نیست
با لکد بیرون زد کن مردک شیبا در
ای که از مکتب نشینان مکتبی ترکشته ای
حال، وقت ضجه از مخرج داد کن ضا در
ای کدو جان، سر بلندی قسمت هر کس نشد
کن ز سر بیرون به گل خسبیدن شمشا در
همچو خر، آخوند در گیل مانده عمر می‌کند
تا مگر سیخونکی برا و دهد! سدا در
هیچ ابله در جهان ما ننندان احمق نشد
کز حماقت بر سرش ویران کند آبا در
بس عجب دارم فضولات چه کس قوت دهد
این در ختان چنین بی‌ریشه و بنیسا در
سرخوش ماشب، که تاپیش از طلوع آفتاب
چنگ نخجیران شکافد خشتک صیاد را
با کستان، محمد رضا خلقی

دفن کردند.

در مجلس ترحیم آن مرحوم نیز
جمعی خوشترکت گردند و گریستند!

حاج آقا روح الله، شایخ شده
است که شما از اسرائیل اسلحه
می‌خرید.
این شایعه‌ها کارضا انقلاب
است. ما واقعا می‌خریم و با شایعه
هم مبارزه می‌کنیم!

معلوم شد که این رژیم تازه
فیلیپین هم از بیخ آمریکا شیه.
از کجا معلوم شد؟
از اونجا که هم اتحاد شوروی
با هاش روابط حسنه برقرار کرد،
هم حزب توده فیلیپین گفت که
ضد امپریالیست!

شعار روی دیوار مسجد محل:
"بیست مرغ چاق را پاسدار خورد
ماهروز اندری بی‌یک جوجه ایم!"
سوئد: خسرو

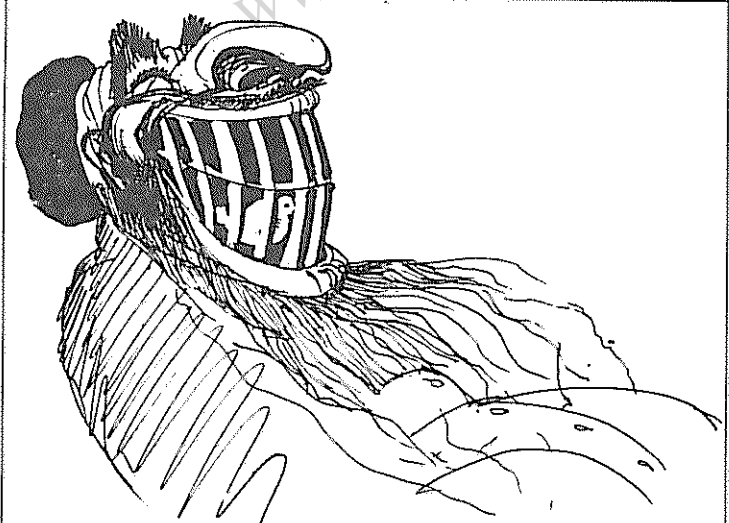
وقایع جاری

شنیده‌ای که یک عده از توده
ای‌ها انشعاب کرده‌اند؟
نه، چه می‌گویند؟

می‌گویند در مورد ضدا مبر-
یا لیست بودن خمینی اشتباه شده،
این منتظریه که ضدا امپریالیست!

کارگروالی - درباره شعر
"استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی"
چی فکر می‌کنی؟
کارگردومی - فکر می‌کنم که
استقلال ستون بازگان از بین برود،
آزادی خمینی یا مال کسود،
جمهوری اسلامی را هم ما بر می‌چینیم.

آخوندی سوار بر خر، در حالی
که از روی مین عبور می‌کرد، کشته
شد و چون تکه‌های بدن او از خورش
قابل تشخیص نبود، هر دورا با هم
حرکات تروریستی حکومت جهل و مذبذم‌گذاری عوامل رژیم قرون وسطایی
در کتاب فروشی "کی.وی.سی." لندن را محکوم می‌کنیم و به خون تپیدن
"بیژن فاضلی، جوان بی‌گناه را به خانواده او تسلیم می‌گوئیم.
کارکنان "آهنگر در تبعید"



تنها ره رهائی...

کتابهای تازه

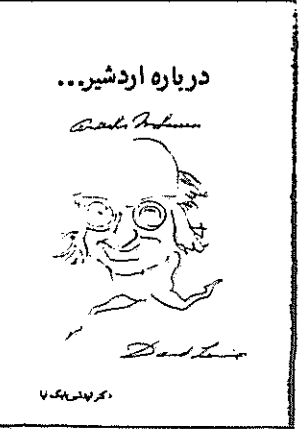
در زمینه طنز و کاریکاتور



صورت نامه
بیژن اسدی پور

مجموعه بیست و دو از ۲۲ طرح طنز
آمیخته از چهره‌های معروف، چنان
که از جزوه بی‌ماید، مقدمه بی
است برای انتشار کتاب بی‌بزرگتر
شامل طرح‌های طنز آمیخته از چهره‌های
از چهره‌های ایرانی و جهانی.
نشانی برای تماس:

P.O. BOX 850029
NEW ORLEANS,
LA 70185-0029, U.S.A.



درباره اردشیر...

جزوه بیست و دو کوچک شامل چند طرح
از چهره اردشیر محمص، چند طرح
از او به نقل از مجله فردوسی و
روزنامه نیویورک تا میزونیس
یک مصاحبه و تعدادی از نظرها
در باره اردشیر، به ظاهر، این
جزوه به عنوان معرفی نامه
برای نمایشگاه که در کالیفرنیا
از کارهای او ترتیب داده شده
است تهیه شده. ناشر، "بنیاد
هنرهای ایران" است به نشانی:
151 S. Valleyview Place,
Anaheim, CA 92807, U.S.A.

آزادی!

گربه نره را برای افتتاح یک
آکواریم عظیم برده بودند. موقع
تماشای او به حال ما می‌ساخت.
یک سنگ بزرگ برداشت کوبید
توی شیشه آکواریم و به هسزاران
ماهی ریز درشتی که باشکستن شیشه
به خاک ریختند، گفت:

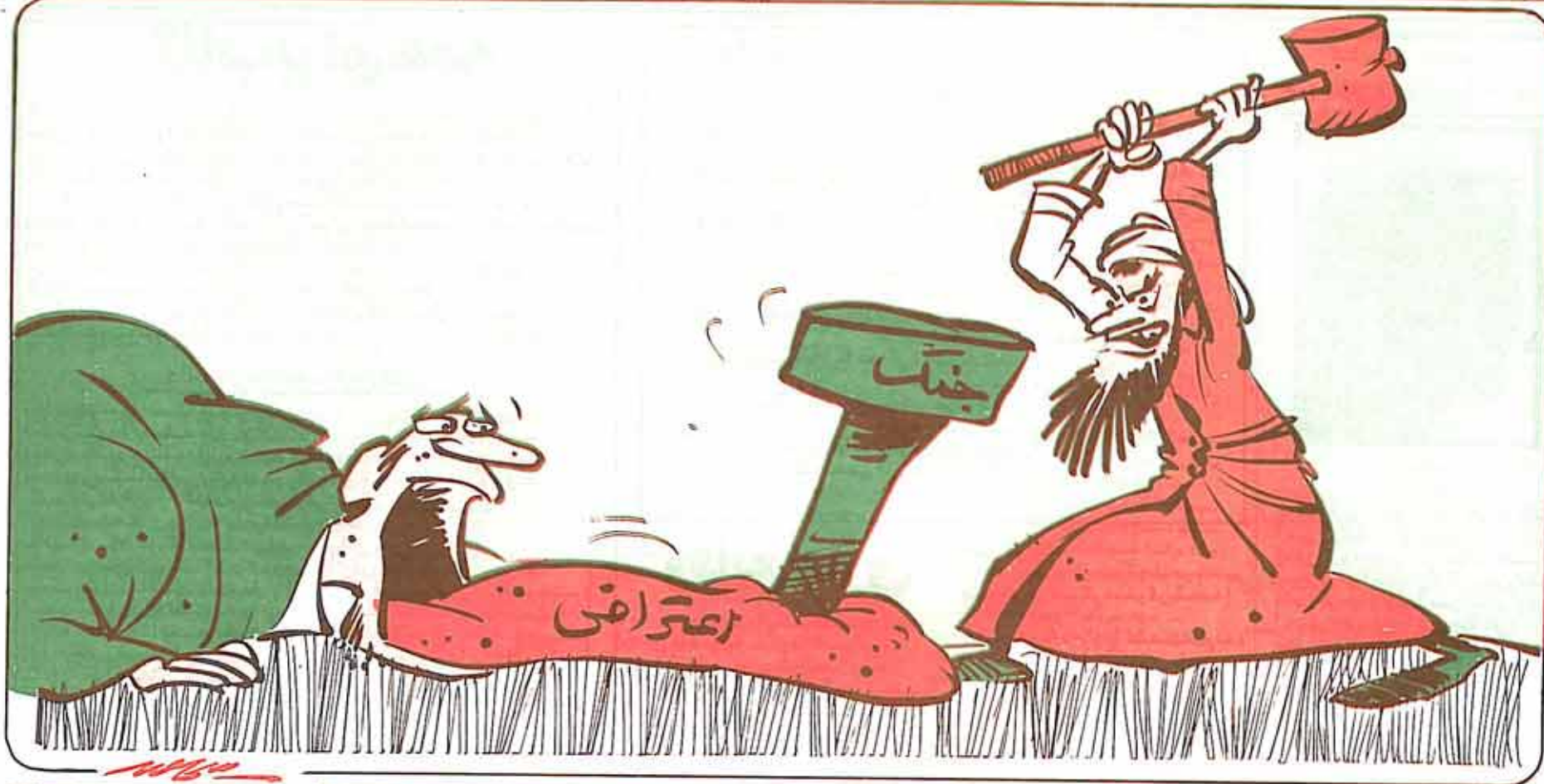
حیوانیا، برین برا خوددون
خوش باشین، دیگه از این زندان
آزاد دون کردم!

بقیه

خوشبخت باشه، نیم پهلوی!

از روزی که علم شده
کزارش دروغ داده
اونها که کیهان می‌خونن
تاما می‌بینوی دونن
نه "رگ" داره، نه آبرو
تا خرخره رفته فرو
توی لجنزار فساد
تا "رضا جون" خوش بباد
راستی که خواب خوشیه
خواب خوش خرگوشیه
با این موشای دوروبرت
با لاشخورای پدرت
خوش باشه نیم پهلوی
راه با با تو می‌روی

"نارضا"



نیم پهلوی: برنامه تلویزیونی، توطئه کمونیستهای بی وطن است!

به شمال بخش خیر برنا...
تلویزیونی "رخا سو" را تلویزیون
آخوندی، زرا دیوا سران، تمام
رسانه های بی خبری به کار افتادند
تا آخرین اخبار را در این مورد کسب
کنند. تلخنیا و سما سپا و علامه ها
به کار افتاد و بالاخره معلوم شد که
این برنا به نابل گریه، ناخدا شین
در فرودگاه میبوی دو مرا سم تاج
گذاری نیم پهلوی در ناخدا هره و از دواج
نیم پهلوی در آمریکا و فتح عراق
توسط نیم پهلوی و بیخترتیبای
مملکت در عمر کوش کسرونا سین
ما واک توسط بختیا رو اعلام تشکیل
حزب رستا خیرا یفا توسط ناخدا شین
و بخشی از برنا مه "شومقام امنیتی"
میبوی برنا من بدن نهاد دجریکنا و
رفع بدن خطا انقلاب ویا لآخره بد
صحنه "میبج ز غروسی ناخدا شین با
فوزیه و ثریا و فرج و یا لآخره ترکی
دستجمعی خا نواده "نیم سلطنتی"
در غروسی نیم پهلوی با حضور "نیم
انورقی" و منا ظیری ز خراسیای جنگ
بوده است. البته چیزهای دیگری
از قبیل مرا سم تاج گذاری رخا سا
بتنج پهلوی (ملقب به میر پتلیج) و
محمد رخا یک پهلوی (ملقب به
عاری از میر) و غیره هم بخش شده که
ذکر تمامی آنها از حوصله مطلب
ما خارج است.

مدت زمان برنا مدرا از برنا رده
دقیقه تا دوسه ساعت اعلام کرده اند
و حتی عده ای معتقدند هنوز برنا مه
ادا نمیدارد. در مورد نحوه بخش
برنا به عده ای میگویند از طریق
ما هوا رده بوده است، جمعی آن را از
یک فرستنده، قابل حمل که توسط
شخص نیم پهلوی به ایران برده شده
می دانند و تعداد دیگری از جمله
مقامات آخوندی، اعتقاد دارند
که مستقیماً از مرکز فرستنده بخش
نهاد است.

به هر حال، خبرنگار ما پس از
اطلاع از بخش برنا مه، با آقا رخا
نیم پهلوی تماس گرفت و نظراً و را
در این باره جویند.

نیم پهلوی پس از اینکه مدتی
درس فارسی آن روزش را با خبرنگار
ما تمرین کرد، گفت:

این برنا مه هیچ ارتباطی
به من ندارد.

خبرنگار ما با تعجب گفت:

عجب! ولی این برنا مه همه
اش در باره شما و مرحوم ابوی و نیز

مرحوم برنا با بزرگوار بود.
گفت:

درست به همین دلیل، چون
اسپنا با بخش برنا مه ای که همگی
من و آقا جان اعلیحضرت و اما جان
کسروم را اسان داده، خواهانند
به مردم حالی کنند که اگر ما را رحم
روی کار برنا سم، می خواهم مثل
دوران سابق، صحنه تیرما بیات
ملوکا نه از ادب و تلویزیون
رحم کسم.

خبرنگار ما گفت:

در مورد محتوای برنا مه، ما
کنون تا بیات کونا کونی بخش شده
است. اما علت با کدام است؟
نیم پهلوی، نیم سلطنتی زد و
گفت:

هیچکدام. من که تسم اس
برنا مه حالت ندارد. انشا
یکی دیگر از مواردی که ثابت می کند
برنا مه مال ما نیست، همین محتوای
برنا مه است. مثلاً عده ای میگویند
مرا سم غروسی من سخن نه است و
مرا در میان قاسیل سنان داده اند.

مگر چه عیبی دارد؟

دست شما عیب نکند (بشور
نیم پهلوی، عیبان "در دنگه" است
که به علت ناره کار و دوسان در
ما رسی خوشی، "عبدنگه" خبر
سدا کرده، همه این عیب است. من
اعلام کرده بودم که دیگرانوا مرا
به حریم سلطنت را دشمنی هم و یا
همه شان تلخ را ببطه کرده ام. حالاً
بخش این برنا مه، مردم خیال می-
کنند که من دروغ گفته ام.

جز اسپنا نظرد دیگری هم
دارید؟

بله، دلیل سوم به تخلصی
بودن آن برنا مه اینست که در آن
از قول من بخش کرده اند که به زودی
می آیم و چین و چنان می کنم.

مگر چنین نبیتی ندارد؟

چرا، ولی فعلاً مردم نباید
بفهمند. چون خواهند گفت که این
اعلیحضرت هنوز شما مه داردهارت
توهارت می کند (یعنی هارت و پورنا)
و آنوقت توقع دارند من هم مثل
آقا جان آریا میرو و محو جان خمینی
دیگتا تواریا سم.

مگر نمی خواهید؟

چرا، ولی به طریقی که اسن
را نیا و رسد و خودش را نیا و رسد.
خوب، با این ترتیب، فکر
می کنید کارگرمی است؟



اولا که من اعلیحضرت کسم و
نبا بند فکر کسم، چون دیگرانی را
استخدا م کرده ام که برام فکری
کنند که من فکرم خسته نشود. اما
به نظر من، سینه و بخش این برنا مه
کار کمونیستهای بی وطنی است که
می خواهند بر پایه ناخدا هره بسازند.
در خا سمه، بیایم برای آهنگر
خوابنا ندارید؟

چرا، ترک بر کمونیستهای
بی وطن که در زمان سلطنت من هم
ترا راست آزادی اند ولی زحالا
دارند توطئه می کنند که من تکوارم
آزادی اند و آنوقت ادعا کنند که
آزادی هستند. در روزگار رجوا نی...

نیم پهلوی شروع به خواندن
درس فارسی تروزی می نمود و خبر
نگار ما هم می آید که زار رسد،
اما سر را د، تصمیم می گیرد که این
مورد را با چند نفر دیگر از این
خارج ز مردم در میان نکند. رد.
مرا این کار، اول به سراغ خا قد
کنرسوم می رود:

آقای دکتر عینی، نظر شما
چست؟

حتی...
اس روزها چرا که آتشی ترجم
روی دسوار می جاسد، بالای آن که
سوسه است: "کل نفس ذائقة الموت"
(همه سره، مرگ را می چشد) همه ها
خلوآن اما مه می کسد: "الاروح لله".
اما وقتی به هم می رسد می گوید
"بسم خور، عیب روزها می نویسم
حتی روح الله!"

خط
بظنم - همه ها که تخلص او
چه خطبه که هم را سته، هم کچه، هم
فوس داره، هم نکسته، هم خطه و هم
املا خط سس
بچه ها با هم - خطا امام.

به نظر من هم تخلصی است و
کار کمونیستهای بی وطن است.
چرا؟
برای اینکه ترا ریودا کسر
اعلیحضرت به ایران بروند، من
همرا همان یا سم، در این برنا مه،
خودم خوب نگا کرده بودم که من
همرا همان نیسم.

آهنگر AHANGAR

ناصانه طر آسره، جات لندن
سر دسبر: منوچهر مخجوسی
دسره سری و کاریکاتورست:
احمد سخا و زر (الف. سام)
مدیر داخلی: امین خندان

PERSIAN HUMOROUS MONTHLY
PUBLISHED BY:
SHOMA PUBLICATIONS
CHIEF EDITOR: M. MAHJOobi
ART EDITOR & CARTOONIST:
A. SAKHAVARE (A. SAM)
ADMINISTRATOR: A. AMIN
PUBLISHED IN LONDON

اشتراک سالانه:
برنا سا: ۸ پوند
اروپا: ۱۰ پوند (با معادل آن)
امریکا و کانادا: ۲۰ دلار
دسترها: ۱۲ پوند
برای اشتراک آهنگر در امریکا و کانادا
با این سالی تماس بگیرید:

AHAGAR
2265 WESTWOOD BLV.
265, LA. 90064. U.S.A.

سرای اشتراک در دسترها، سا سی ما
در بائین همین سالی آمده است.
آهنگر، تسبیرای متلفاسی ارسال
خواهد شد که، همرا با درخواست خود
وجه اشتراک سالانه را، به صورت
وجه نقد یا چک یا پاسی او در ناخدا
پسی، به سود انگلیس و یا وجه رایج
کنسورهای اروپای غربی، با دلار امریکا
و کانادا صممه کرده باشد.
سالی سستی ما برای مکانه، اشتراک
سایندگی (والسته کمک مالی!)،
چست است:

AHANGAR,
C/O BOOKMARKS,
265 SEVEN SISTERS ROAD,
LONDON N4, ENGLAND, U.K.

REGISTERED AT THE POST
OFFICE AS A NEWSPAPER.

IF UNDELIVERED, PLEASE
RETURN TO ABOVE ADDRESS.



آقای بی خندا رحم همین نظر